تاریخ منورالفکری

یوسف‌خان مستشارالدوله؛ نماد روشنفکر دینی

سهند ستاری
Sattari.sa@gmail.com

آنچه که همواره محور کار فکری روشنفکران عصر ناصری و مظفری را شکل داده است، صرافت راستین در خروج از بحران فقر فرهنگی و اجتماعی حاکم بر بن‌بست سوتفاهم‌ها و تعابیر متعارض دورانی بوده که ماهیت تفکرات جدید را در قالب نظام‌های جدید سیاسی مطرح کرده است. اما بسیاری از روشنفکران همین دوره در مسیر احیای شعور ملی که برای خروج از گرفتاری‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، سعی بر طراحی تجددی تقلیدی و سازگار با مبانی بومی و اقلیمی‌همسو با مقدمات دینی داشتند، تلاش می‌کردند تا وجه مثبت نوگرایی غربی را که غالبا در پدید آمدن نظام‌های سیاسی آزموده شده بود بپذیرند و هر آنچه را که در بطن مراودات خیابانی و محلی به عنوان فکت منفی یاد می‌شود کنار بگذارند؛ البته لازم به ذکر است که فکت منفی فضای مزبور اشاره به ضوابط اخلاقی فردی در جوامعی دارد که چندان با آداب رایج در بافت فرهنگی جامعه ایران سازگاری ندارد. یکی از سرآمدترین حامیان تلفیق اندیشه‌ی دینی با تجدد آزموده شده غربی، یوسف‌خان مستشارالدوله بود که به سبب حمایت صریح از امکان برقراری گفت‌وگو میان مبانی غربی و شریعت اسلام، وی را از بنیانگذاران تجدد و روشنفکری دینی می‌نامند. البته لازم به ذکر است که نوشتار مذکور را با احترام مطلق به قداست مبانی دینی و در محیطی منفک یافته از فضای مذکور و صرفا با نیت بازخوانی فصلی از جریان روشنفکری معاصر ایران دنبال خواهیم کرد.

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله فرزند میرزا کاظم تاجر تبریزی در سال ۱۲۳۹ قمری در تبریز به دنیا آمد و در همان جا به تحصیل ادبیات عرب و علوم دینی پرداخت. در جوانی به خدمت کنسولگری انگلیس در تبریز در آمد و نخستین آشنایی او با دانش سیاست غرب در خلال مطالعات کتب لیبرال‌های انگلیسی در همین دوران صورت گرفت اما دیری نپایید که از سمت خود استعفا داده و در وزارت امور خارجه مشغول به کار شد و در شهرهای ترخان، پترزبورگ، تفلیس و پاریس با سمت‌های کارپرداز و سرکنسول فعالیت کرد تا اینکه در سال ۱۲۸۷ مستشار وزارت عدلیه شد. در دوره اقامت در تفلیس با فتحعلی آخوندزاده و در یکی از سفرهایش با میرزا ملکم‌خان آشنا شد و مناسبات نزدیکی با آنان پیدا کرد. به این طریق حلقه تاثیرگذاری آنان بر آرای روشنفکر متجدد دین مدار عصر ناصری کلید خورد. هرچند اعتقادات مذهبی آنها در قیاس با ایدئولوژی رفتاری مستشارالدوله تفاوت‌ها و تمایزات آشکاری داشت. بعدها درپی اعزامش به تبریز و به دنبال شورشی که در آن شهر رخ داد او را متهم شناخته و به مشهد تبعید کردند. پس از اعلام بی‌گناهی‌اش مجددا به وزارت خارجه بازگشت اما دیری نپایید که دوباره او را به علت نوشتن مقاله‌ای که در روزنامه اختر علیه وزارتخانه‌های ایران چاپ کرده بود دستگیر وزندانی کردند. او در حالی که همواره تاسیس راه‌آهن را همچون آرزویی بزرگ در سر می‌پرورانید، یکی از متجددین قرن نوزدهم جهان اسلام بود که بعد از فتحعلی آخوندزاده بر مساله خط و تغییر و اصلاح آن تاکید داشت. آنها دشواری‌های مرسوم الفبای حاکم را از علل و موانع پیشرفت و ترقی می‌دانستند تا بدانجا که معتقد بودند سرآغاز اصلاحات از همین مبنا کلید می‌خورد.

مستشارالدوله در هنگام اقامت در پاریس، رساله‌ای به نام «یک کلمه» نوشت که منظور از یک کلمه همان قانون بود. در واقع رساله مزبور تاویل و تفسیری بود بر نخستین قانون اساسی فرانسه که اصول آن برگرفته از اعلامیه حقوق بشر ۱۷۸۹ و به عنوان مصوبه‌ی نمایندگان مجلس فرانسه تلقی می‌شد. او که با فعلیت کار فکری یک روشنفکر در صدد تاویلی نوباوه و ارائه‌ی شرحی مبسوط از قوانین و مانیفست‌های اندیشه غربی بود سعی بر آن داشت تا مفاد قوانین غربی را با ضوابط و قوانین شریعت اسلام سازگار کند. بومی‌سازی اندیشه‌ای که متعلق به جغرافیای دیگری بود موجبات تناقضات کار فکری او را مهیا کرد تا بدانجا که

برای هم‌پوشانی تناقضات برآمده از حقایق تاریخی، مجبور به استفاده از ابزار توجیه شد. بیشترین نظریات سیاسی وی از مکتب اصالت فردی فرانسه و با اتکا به مبادی خردگرایی و راسیونالیسمی بود که چندان با آرای تطبیقی و ایجابی شریعت اسلام همگرایی نداشت. هرچند وی در رساله خود با تفاسیر مبسوطی که ارائه کرد، هر فصل این رساله را با تعدادی از آیات قرآن و احادیث معتبر به پایان برد و آنها را در محیطی انطباقی در اختیار جامعه روحانیت و روشنفکران گذاشت. به عنوان مثال در باب آزادی‌های مدنی و شرح مبسوط چگونگی به بار نشستن آنها، از مدخل مبانی دینی وارد شد و بسیاری از احکام آزادی را بر موضوع امر به معروف و نهی از منکر گنجاند. اما تلاش مستشارالدوله هم از جانب روشنفکران تندرویی همچون آخوندزاده و هم از سوی نیروهای سنتی و جامعه روحانیت با مخالفت‌های جدی روبه‌رو شد. بدین باب بنیان‌گذار روشنفکری دینی در تاریخ نوگرای اندیشه‌ی ایرانی، تمام تلاش خود را برای توجیه دینی و هم‌پوشانی عقلی قانون خود تفسیرش انجام داد تا مسلمانان هم عصر خود را در قبال بیداری و تجربه مسیر ترقی آگاه سازد.

البته به‌زعم نگارنده خلط مبحث و تلفیق و تطبیق بیش از حد و ناسازگار تعالیم و احکام شریعت اسلام با مفاهیم آزموده شده در غرب، میان دو تمدن اسلامی و غرب که بر دو بنیان متغایر سنت و مدرنیته بنا شده بودند، بیش از آنکه از شدت تناقضات دیکته شده بر عصر ناصری بکاهد، برای یوسف‌خان مستشارالدوله لقب روشنفکر دینی را به ارمغان آورد که جز تزریق ابزارهای تکنولوژیک بهره‌ی دیگری نمی‌توانست داشته باشد. هرچند پس از اعلام فرمان مشروطیت، اندیشه نوباوه اش بر تدوین قانون اساسی مشروطه تاثیر بسزایی گذاشت. اما با تمام این اوصاف همچنان سردرگمی‌میان سنت و دنیای مدرن که ناشی از هجوم دنیای تکنولوژیک به مرزهای فکری ایران بود، در پی عدم هماهنگی و انسجام تئوریک، تحت‌الحفظ به نسل بعدی رسید. رساله «یک کلمه» علی‌رغم تمامی‌کاستی‌ها و تاثیرگذاری‌هایش در تدوین قانون اساسی مشروطیت، دردسرهای جبران‌ناپذیری را برای مستشارالدوله به بار آورد؛ چراکه به فرمان ناصرالدین شاه وی را زندانی کردند و با رساله‌اش آنقدر بر سرش کوفتند که چشمانش آب آورد.

در چنین روزی

دکتر نوشیروان کیهانی‌زاده
nhistorian@cox.net

نمدمال کردن آخرین خلیفه عباسیان

هفت روز پس از تصرف بغداد توسط نیروهای نظامی هلاکوخان ایلخان مغولی ایران و قتل عام ساکنان آن، بیستم فوریه ۱۲۵۸ مستعصم بالله (ابواحمد عبدالله) آخرین خلیفه عباسی کشته شد و خلافت عباسیان برای همیشه پایان یافت. به هلاکو گفته بودند خلیفه عباسی یک مقام اسلامی است و ریختن خون مقام مذهبی منع شده و برای حکومت او بدیمن است، خیر و برکت را از میان می‌برد و بدبختی خواهد آورد. هلاکو این اندرز را چند روز مورد بررسی قرار داد و سرانجام تصمیم گرفت مستعصم بالله را به طریق نمدمال کردن از میان بردارد که با این طریق خون او ریخته نمی‌شود که بدیمنی به بار آورد. این تصمیم بیستم فوریه به اجرا درآمد و خلیفه ۴۵ ساله را لای یک نمد بزرگ (به اندازه فرش) قرار دادند و آنقدر بر زمین مالیدند و حلقه نمد را تنگ کردند تا درگذشت بدون اینکه خونش جاری شود.

زادروز آرتورشوپنهاور

بیستم فوریه زادروز آرتور شوپنهاور (Arthur Shopenhauer) فیلسوف منفی‌نگر آلمانی ــ لهستانی است که در ۱۷۸۸ به دنیا آمد و قسمتی از فلسفه شرق را وارد فلسفه غرب کرد. او درباره بودیسم و هندوئیسم وسیعا مطالعه کرده بود. شوپنهاور درباره اراده، عقیده، اراده در طبیعت و واقعیت محض کتاب نوشته و در ردیف فلاسفه کلاسیک آلمان به‌شمار می‌رود. شوپنهاور ۲۱ سپتامبر ۱۸۶۰ درگذشت.

امیر افغانستان کشته شد

امیر حبیب‌الله خان حکمران افغانستان بیستم فوریه سال ۱۹۱۹ در جلال‌آباد هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد. قاتل او دستگیر نشد و انگیزه قتل هم هنوز به درستی روشن نشده است. حبیب‌الله خان که ۱۸ سال حکومت کرد تلاش بسیاری کرد که عنوان خود را از «امیر» به «پادشاه» ارتقا دهد که انگلیسی‌ها که بر امور سیاسی افغانستان سرپرستی داشتند زیر بار نرفتند و به جای عنوان پادشاه به او لقب «سر (Sir)» دادند. حبیب‌الله‌خان که دارای ۴ زن رسمی و ۱۵ زن صیغه‌ای بود حتی برای اینکه نشان دهد که تحت‌الحمایه انگلستان نیست از جانب خود به چند کشور سفیر فرستاد. بعضی مورخان قتل او را به حساب مماشات با انگلستان و پاره‌ای دیگر به عدم سازش با آن دولت و نیز دست زدن به برخی اصلاحات که با نظام قبیله‌ای و سنتی افغان‌ها همخوانی نداشت، دانسته‌اند. حبیب‌الله خان با قوم مغول تبار و شیعه مذهب هزاره میانه خوبی نداشت.

گفت‌وگو با عبدالنبی قیّم، فرهنگ‌نویس و تاریخ‌نگار

پانصد سال تاریخ خوزستان

قاسم منصور آل کثیر

از جمله کتاب‌های پرفروش در عرصه تاریخ کتاب پانصد سال تاریخ خوزستان تالیف عبدالنبی قیّم است. این کتاب در ۵۱۲ صفحه و مشتمل بر شش فصل است که در ابتدا نگاهی اجمالی به تاریخ خوزستان تا قرن نهم هجری قمری داشته و پس از آن بخش اصلی و عمده را به ذکر حوادث قرن نهم هجری، از به قدرت رسیدن سید محمد مشعشع تا سال ۱۳۱۴ هـ‌ق (۱۸۹۷ میلادی) اختصاص داده است. فصل اول کتاب معرفی و بررسی کتب منتشر شده درباره تاریخ خوزستان است. علاوه بر آن در جای جای کتاب نیز نقاط قوت و نقاط ضعف کتاب‌های مذکور و کتب دیگر از دیدگاه مؤلف پنهان نمانده است. در این میان سهم کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» تالیف احمد کسروی بیش از کتاب‌های دیگر است، از این رو نام کتاب نیز «پانصد سال تاریخ خوزستان و نقد کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان کسروی» انتخاب شده است. عبدالنبی قیّم پیش از این کتاب فرهنگ معاصر عربی - فارسی را در ۱۲۷۵ صفحه تالیف کرده که در حال حاضر در آستانه چاپ دهم است، علاوه بر آن فرهنگ میانه عربی- فارسی کتاب دیگر اوست که به چاپ دوم رسیده است.

- شما در حوزه فرهنگ‌نویسی عربی- فارسی کار می‌کردید و اتفاقا فرهنگ شما از جمله فرهنگ‌های مطرح است، چگونه از آن حوزه به حوزه تاریخ‌نویسی روی آوردید؟

هنگامی‌که فرهنگ لغت مراحل حروف چینی را طی می‌کرد، براساس درخواست مؤسسه مطالعات ملی، پژوهشی در خصوص زندگی و فرهنگ مردم عرب خوزستان انجام دادم که در قالب یک مقاله ۴۰ صفحه‌ای در شماره هفتم فصل نامه مطالعات ملی چاپ و منتشر شد. از آن جایی که بخشی از این مقاله، به تاریخ این خطه تعلق داشت، بنابراین پس از انتشار مقاله، علاقه‌مندان و دوستداران ضمن تماس با بنده خواستار تالیف کتابی در زمینه تاریخ خوزستان شدند.

- بدین ترتیب انتشار مقاله و درخواست دوستان سبب ورود شما به‌این حوزه شد؟

حقیقت امر این است که در وهله اول قصد و نیت من تدوین چنین کتابی نبود، چون پس از انتشار فرهنگ عربی- فارسی در سال ۱۳۸۱، قرار بود فرهنگ فارسی- عربی تالیف کنم. در این خصوص نیز درخواست و پیشنهادی مطرح بود. قصدم این بود که مقاله‌ای حداکثر در حدود ۱۵ یا ۲۰ صفحه در نقد کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» تالیف احمد کسروی بنویسم. چون من در دهه ۵۰ این کتاب را خوانده بودم و از همان موقع جانبداری کسروی در نگارش تاریخ خوزستان کاملا مشهود بود.

درخواست علاقه‌مندان سبب شد تا آنچه پیش از این نیز مطرح بوده است، دوباره به سطح آید و به طور جدی درباره آن فکر کنم.

- آن چنان که از قرائن بر می‌آید هدف شما در ابتدای امر تالیف تاریخ خوزستان نبود، پس چگونه به‌این سمت سوق داده شدید؟

همان طوری که ذکر شد هدف این بود که مقاله‌ای در این خصوص نوشته شود. اما وقتی‌که کار نگارش مقاله را آغاز کردم و برای یافتن حقایق به منابع اصلی و دست اول مراجعه می‌کردم، متوجه شدم که کار فراتر از یک مقاله است. یعنی نقد کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان تالیف احمد کسروی در یک مقاله نمی‌گنجد و ایرادات و اشکالات وارده بر آن بسیار زیاد است. یعنی اینکه با کلی گویی و بیان اجمالی کاستی‌های این کتاب، حق مطلب ادا نمی‌شود. با یک مقاله ۱۵ یا ۲۰ صفحه‌ای نمی‌توان کتابی دویست صفحه‌ای را نقد کرد، به‌خصوص کتابی که برای هفتاد یا هشتاد سال در این عرصه مطرح بوده و به تعبیری یگانه کتاب درخصوص تاریخ این خطه بوده است.

- پس علت انتخاب کتاب کسروی نیز به دلیل مطرح بودن و تاثیرگذاری آن است؟

دقیقا، احمد کسروی اولین کسی بود که کتابی مدون درباره تاریخ خوزستان به رشته تحریر درآورد. او اولین کسی بود که پژوهشی در باره مشعشعیان انجام داد، از این رو هرکس بخواهد درباره مشعشعیان مطالعه و پژوهشی انجام دهد یا هر پژوهشگری که درصدد مطالعه و بررسی تاریخ خوزستان باشد، بنابراین باید به کتاب کسروی مراجعه کند و از آن استفاده کند. در حقیقت همه تاریخ نویسان و پژوهشگران ایرانی، عرب و اروپایی به کتاب کسروی استناد کرده‌اند و از نوشته‌های آن بهره جسته‌اند. بسیاری از آن‌ها، بی آنکه به بررسی موضوع بپردازند، اظهار نظر کسروی را صد در صد و طابق النعل در پژوهش خویش آورده‌اند. از این رو اظهار نظر درباره کتاب کسروی و بیان کاستی‌ها و کژی‌های آن و همچنین ذکر نقاط قوت آن امری الزامی‌بنظر می‌رسید.

- براساس گفته‌های شما نقد کتاب کسروی شما را به تالیف تاریخ خوزستان سوق داد.

همین طور است. در خلال بررسی‌های خویش و به هنگام مراجعه به منابع و مآخذ اصلی متوجه شدم که اشکال کار کسروی بسیار فراتر از این است، بنابراین چارچوب کار از یک مقاله به‌یک کتاب تغییر کرد. پس از خاتمه کار به هنگامی‌که به نوشته‌های خویش مراجعه کردم و آن‌ها را از نو مرور می‌کردم، متوجه شدم که انتشار کتابی تحت عنوان نقد کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان، حق مطلب را ادا نمی‌کند. اول اینکه منابع و مآخذ مطاله شده خود در حد یک کتاب تاریخ است و با این منابع می‌توان تاریخ خوزستان را تالیف کرد، دوم اینکه نقد کتاب کسروی، مخاطبان زیادی نخواهد داشت.

از این رو برخلاف آماده بودن کار جهت حروفچینی، تمام آن نوشته‌ها را کنار گذاشتم و از نو به تدوین و تالیف تاریخ خوزستان پرداختم.

- در مجموع، چند سال صرف این کار شد؟

روی هم رفته، تالیف این کتاب بیش از چهار سال طول کشید.

- شما در کتاب خود، تالیف کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان توسط احمد کسروی را خدمت به تاریخ و فرهنگ مردم عرب خوزستان دانسته‌اید و علاوه بر این او را اندیشمند بزرگی دانسته‌اید که تحقیقات ارزشمندی از خود به‌یادگار گذاشته، اما در سرتاسر کتاب نوشته‌های او را درباره تاریخ خوزستان به نقد کشیده‌اید و در چندین مورد عدم رعایت امانت در نقل منابع توسط او را خاطر نشان شده‌اید. گاهی نیز معتقدید او جعل و تحریف کرده است. این دو سخن یکدیگر را نقض نمی‌کنند؟

نکته

کتاب حامل پیام‌های متعددی است، اما اگر بخواهم مهمترین پیام‌های این کتاب را برشمرم بدون شک دو پیام از همه برجسته‌تر و مهم‌تر هستند. اول اینکه در روایت تاریخ و ذکر حوادث تاریخی باید از جانبداری و یکسویه‌نگری و تعصب بر حذر بوده، در داوری حوادث و رویدادها انصاف پیشه کرد و از علقه‌های سیاسی و گرایشات نژادی نیز مبرا باشیم. آن چیزی را که برای خود بد می‌دانیم برای دیگران نیز بد بدانیم.

صرف‌نظر از این که من مخالف یا موافق اندیشه‌ها و آرای کسروی باشم، واقعیت مطلب این است که او با تالیف کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان به مردم این خطه، خدمت کرده است. تا پیش از او هر کس از مردم عرب خوزستان سخن می‌گفت، آن‌ها را در عرض دیگر مردم خوزستان می‌آورد و به صورت حاشیه‌ای و گذرا از آن‌ها یاد می‌کرد. اما این مطلب سبب نمی‌شود ما چشم خود را بر جانبداری و مغرضانه بودن اظهار نظرهای او ببندیم و از آن‌ها سخن نگوییم. یا این که چون او در نگارش تاریخ خوزستان از جاده صواب خارج شده وحقایق را به گونه‌ای دیگر نشان داده، تمام کارهای او را رد کنیم و هر آنچه در این کتاب یا کتاب‌های دیگر نوشته طرد کنیم و مهر نادرستی و غیر علمی‌بودن بر آن‌ها بزنیم.

در حقیقت به هنگام اظهار نظر درباره کسروی سعی من بر این بوده که از مطلق‌انگاری بر حذر باشم و همه چیز را سیاه سیاه‌یا سفید سفید نبینم. تلاش من این بوده که مرتکب خطای کسروی نشوم و چون با اندیشه‌ها یا طرز تفکر کسی موافق نیستم، پس همه گفته‌ها و تمامی‌اعمال او را نفی کنم. سعی وافر داشتم تا در این اظهارنظر و در این نقد، منصف باشم.

- شما در چندین جای کتاب به جاسم حسن شبر نویسنده عراقی که کتاب تاریخ مشعشعیان را نوشته نیز خرده گرفته‌اید، حال آنکه او نقطه مقابل احمد کسروی است.

جاسم حسن شبر که خود از اعقاب سید محمد مشعشع است نیز همان اشتباهی را مرتکب شده که کسروی پیش از او مرتکب شده بود.دیدگاه احمد کسروی در تالیف کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان طعن و لعن مشعشعیان است. به همین دلیل او راست و ناراست را به هم آمیخته تا چهره آنها را سیاه نشان دهد. جاسم حسن شبر نیز با هدف مبرا ساختن مشعشعیان از تهمت‌های کسروی و تطهیر ساحت سید محمد و فرزندش مولاعلی، تاریخ مشعشعیان را تالیف کرده. این دو در موضع‌گیری نقطه مقابل هم هستند، اما در نحوه قضاوت و متدولوژی یکسان هستند یعنی نگارش تاریخ با جانبداری و طرفداری و تعصب.

- آیا شما در نگارش تاریخ خوزستان، دچار اشتباه کسروی و جاسم حسن شبر نشده‌اید؟

کتاب من موجود است. سپاسگزار خواهم شد اگر کسی در این خصوص من را آگاه و متنبه سازد. مطمئنا چنین چیزی وجود ندارد. بیش از یک سال است که از انتشار کتاب می‌گذرد ، استقبال خوانندگان را شما مشاهده کرده‌اید. در این یک سال حداقل چهار مقاله در تأیید این کتاب نوشته شده است. تاکنون کسی ایرادی یا انتقادی از نوشته‌های من نکرده است ، در عوض ارزش علمی‌کار را همه تأیید کرده‌اند. به قول آقای جواد لگزیان در روزنامه سرمایه، رعایت انصاف و رعایت حق پیشکسوتی کیمیای زمان و زمانه است که آقای قیم آن را پیشه خود کرده است. چون هدف من جانبداری و طرفداری از کسی نبوده، من فقط می‌خواستم حقایق و واقعیت‌ها، آن چنان که بوده، گفته شود. من خود از تاریخ نگاری جانبدارانه و مغرضانه متنفر و بیزارم. متاسفانه ما در نگارش تاریخ به ویژه بعد از انقلاب مشروطه و مخصوصا در دوران پهلوی، دچار پسرفت شده‌ایم. رشد ناسیونالیسم در این دوره سبب شد که تاریخ‌نگاران ما، تاریخ را به گونه دیگر بنویسند، به گونه‌ای غیرعلمی و جانبدارانه. درست همانند تاریخ نویسان شوروی که تاریخ را از منظری ایدئولوژیک روایت می‌کردند و هر دورانی و هر سرزمینی را متناسب با الگوی خاص خویش تعبیر و تفسیر می‌کردند.هر حرکت و جنبشی را در طول تاریخ، ناشی از مبارزه طبقاتی می‌دانستند که‌یک طرف آن طبقه استثمارگر بود و طرف دیگر آن طبقات ستمدیده و استثمار شده. گو اینکه این سخن، سخن بی اعتباری نیست و کارآمدی خویش را در تحلیل بسیاری از جنبش‌ها و انقلاب‌ها نشان داده است. اما مطلق‌انگاری، غلط است. چه بسا جنبش‌ها و قیام‌هایی با الگوی فوق قابل تبیین نباشند، همه حرکت‌ها و جنبش‌ها را به طور مطلق نمی‌توان از این منظر نگریست.

تاریخ نویسان یکصد سال اخیر ما اگر نگویم صددرصد ولی می‌توان گفت، نزدیک به صددرصد آن‌ها این چنین بوده‌اند. متعصب، یکسونگر، جانبدار. به همین دلیل در سده اخیر کتابی در حد و اندازه تاریخ بیهقی یا تاریخ طبری نداشتیم. جای بسی تاسف است کتاب‌هایی داشته‌ایم که نام تاریخ بر آنها گذاشته شده است و شخصیت‌های آکادمیک و دانشگاهی آن‌ها را نوشته‌اند، اما انسان از خواندن آن‌ها شرمگین می‌شود که چگونه ممکن است یک انسان تا این اندازه برتری طلبانه و از روی نژادپرستی و خودخواهانه و کینه‌توزانه تاریخ بنویسد.

- به همین دلیل است که شما کتاب خویش را با سخنی از ویل دورانت آغاز کرده‌اید؟

دقیقا، ویل دورانت می‌گوید: «پژوهنده‌ی تاریخ، اگر چه از آن کشور است، ولی در همان حال حس می‌کند که از پیروان پهنه خرد است که دشمنی و مرز نمی‌شناسد، اگر در زمان پژوهش‌های خود پیرو هوس‌های سیاسی یا گرایش‌های نژادی یا دشمنی‌های دینی باشد، شایسته‌ی عنوان دانشمند نیست.»

این سخن ویل دورانت کاملا درست است و به هنگامی‌که کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت را می‌خوانیم ملاحظه می‌کنیم ویل دورانت تا چه‌اندازه پایبند این سخن بوده است و چگونه او به عنوان یک پژوهنده‌ی تاریخ، شایسته‌ی عنوان دانشمند است. اما به هنگامی‌که کتاب‌های تاریخی مورخان یکصد سال اخیر را می‌خوانیم ملاحظه می‌کنیم، اکثر تاریخ نویسان ما تا چه‌اندازه از این سخن ویل دورانت دور بوده‌اند.

کسروی در یکی از نوشته‌های خود می‌نویسد که نویسنده تاریخ باید «پاک‌زبان» باشد و در این خصوص داد سخن می‌دهد، اما به هنگامی‌که او درباره سید محمد مشعشع سخن می‌گوید، او را «مردک نادان» خطاب می‌کند. یا در جایی دیگر درباره سید محمد چنین می‌گوید: باید او را جلوی سگ انداخت تا گوشتش را بخورد.

البته کسروی در مقایسه با بسیاری از تاریخ نویسان یکصد سال اخیر، گاهی اوقات انصاف را رعایت کرده، اما کسانی بوده‌اند که خواندن کتابهایشان مایه‌ی شرمساری است و حتی ندامت آن‌ها بعد از چند دهه و تالیف کتاب «تاریخ مردم ایران» نمی‌تواند اثرات ناگوار آن کتاب را بزداید و زمینه غفران او را فراهم سازد.

- اظهارنظر شما درباره اتهام‌های وارده توسط کسروی به سید محمد مشعشع در یک مورد رد سخن کسروی و در مورد دیگر تأیید آن بوده است. این اظهار نظر را چگونه تبیین می‌کنید؟ این دوگانگی نیست؟

همین طور که پیش از این ذکر شد در روایت تاریخ و تحلیل حوادث تاریخی، جانبداری و تعصب جایگاهی ندارد. بنا نیست من در روایت تاریخ از شخص خاصی جانبداری و طرفداری کنم. اصل این است که طبق گفته ویل دورانت «پیرو هوس‌های سیاسی یا گرایش‌های نژادی یا دشمنی‌های دینی نباشم.» کسروی در کتاب خود سید محمد مشعشع را کسی دانسته که اولا دعوی مهدویت داشته، یعنی مدعی بود امام زمان (ع) است. ثانیا غالی مذهب بود، یعنی امام علی (ع) را درجه الوهیت داده است. پس از مطالعه نوشته‌های کسروی و با مطالعه کتاب «کلام المهدی» تالیف سید محمد مشعشع و بررسی حوادث دوره سید محمد، مشخص شد که اتهام دعوی مهدویت سید محمد مشعشع، اتهامی‌ناروا است و آنچه کسروی در این خصوص گفته نادرست است.

همچنین با مطالعه کتاب «کلام المهدی» و بررسی اعمال و کردار سید محمد و فرزندش مولاعلی، مشخص شد که کسروی در این خصوص درست گفته است، هر چند که تا حدود زیادی موضوع را پر رنگ‌تر و برجسته‌تر نشان داده است. به همین جهت ضمن تایید سخن کسروی، سخن جاسم حسن شبر در خصوص تبرئه سید محمد و فرزندش مولاعلی از غلو را جانبدارانه و غیرعلمی دانسته‌ام.

اتفاقاً همین اظهار نظر بهترین گواه و دلیل بر عدم جانبداری در تاریخ‌نویسی و همچنین دوری از یکسویه‌نگری و دوری از حب و بغض در روایت و تحلیل تاریخ است.

- شما در مبحث شیخ سلمان کعبی اظهار نظر کسروی را تأیید کرده‌اید. آیا این سخن و سخن قبلی، خود تأیید کتاب کسروی نیست؟

تنها مبحث کتاب کسروی که از جانبداری مبرا است و گرایشات ناسیونالیستی در آن وجود ندارد، همین مبحث شیخ سلمان کعبی (حکومت ۱۷۳۷-۱۷۶۸ میلادی) است. به همین دلیل از آنجایی که هدف تخطئه کسروی نبود، بنابراین این سخن کسروی را تایید کردم. قدر مسلم هر کسی که خود را اهل علم بداند و هر کسی که خود را پژوهنده‌ی تاریخ بداند باید در مقابل عظمت کار شیخ سلمان زبان به ثنای او بگشاید، احداث سد بر رود کارون توسط ایشان را تحسین و تمجید کند، رونق کشاورزی و بالا رفتن درآمد مردم و عدم تعرض به سرزمین‌های دیگران و وجود امنیت در زمان شیخ سلمان را بر شمرد و در مقابل شکستن سد سابله توسط کریم خان زند را از جمله «سیاهکاری‌های کریم خان زند» بداند. به عقیده من، آنچه کسروی در این خصوص گفته، ناقص و کم است و حتی کسروی در یک مورد در همین مبحث سخنانی از نیبور، جهانگرد اروپایی نقل کرده که به‌هیچ‌وجه در کتاب او نیست. با وجود این اگر کسروی همه کتاب خود را با همین دید می‌نوشت و با تبری از علقه‌های جانبدارانه و گرایشات ناسیونالیستی، به روایت تاریخ می‌پرداخت، کتابی ارزشمند و علمی‌از خود به‌یادگار می‌گذاشت.

- کتاب شما حامل چه پیامی است و به نظر شما آیا این کتاب موفق شده است، پیام مزبور را به خوانندگان منتقل کند؟

کتاب حامل پیام‌های متعددی است، اما اگر بخواهم مهمترین پیام‌های این کتاب را برشمرم، بدون شک دو پیام از همه برجسته‌تر و مهم‌تر هستند. اول اینکه در روایت تاریخ و ذکر حوادث تاریخی باید از جانبداری و یکسویه‌نگری و تعصب بر حذر بوده در داوری حوادث و رویدادها انصاف پیشه کرد، از علقه‌های سیاسی و گرایشات نژادی نیز مبرا باشیم. آن چیزی را که برای خود بد می‌دانیم برای دیگران نیز بد بدانیم.

اگر لشکرکشی و تسخیر سرزمین‌های دیگران بد و نکوهیده است، دیگر فرق نمی‌کند این لشکرکشی از جانب چه کسی و بر علیه چه کسی باشد. اگر حمله چنگیز مغول و تسخیر ایران ناروا و مذموم است و اگر لشکرکشی تیمور گورکانی به‌ایران و قتل و غارت، بد و وقیح است، پس لشکرکشی نادر به هند نیز مذموم است، فراتر از آن لشکرکشی کوروش به بابل نیز نکوهیده است. چون نادر و کوروش از ما هستند، لشکرکشی آن‌ها را به عنوان افتخارات خویش قلمداد کنیم و داد سخن سردهیم و قتل و غارت مردم بی‌گناه را فراموش کنیم. از این نکته غافل باشیم که نادر شاه افشار از جمله چهره‌های منفور نزد هندیان است یا به گونه‌ای از کوروش سخن گوئیم که گویی مردم بابل و مردم طول مسیر برای او و سپاهیانش فرش قرمز پهن کرده بودند و از آن‌ها با گل و شیرینی استقبال کرده‌اند. حال آن که خدا می‌داند در طول مسیر و در بابل چه خون‌هایی که ریخته نشده و چه هتک حرمت‌ها که به عمل نیامده است.

دومین پیام این است که به هنگام نقد کتاب یا نقد یک شخصیت از مطلق انگاری بر حذر باشیم، در این گونه داوری نیز منصف باشیم، به‌یکباره به طرد و تخطئه شخص نپردازیم. مطالب را سیاه سیاه‌یا سفید سفید نبینیم. اگر سخنی یا مبحثی به حق است و درست است، این سخن تحت الشعاع بدی‌ها و اظهارات ناصواب آن قرار نگیرد. بدون تعصب باشیم. اگر درصدد هستیم کاستی‌ها و کژی‌های کسی یا کتابی را بر شماریم، اگر آن فرد یا آن کتاب، نقاط قوت یا محاسنی دارد، آن‌ها را نیز ذکر کنیم. خلاصه این که در داوری به دور از تعصب بوده و منصف باشیم.

ایران باستان

علی موقر

اردشیر هخامنشی بعد از جنگ یونان

بعد از صلح کالیاس بین پارس و شهرهای یونانی اوضاع یونان آرام شد. اوضاع یونان که آرام شد آنها به فکر مظاهر تمدن افتادند. در سال‌های بعد از این، یونانی‌ها به امور کسالت باری مثل تئاتر و موسیقی و نقاشی و مجسمه‌سازی و فلسفه و این قبیل چیزها پرداختند که در حال حاضر تحت عنوان «فرهنگ یونانی» به آنها مفتخر هستند. نیمه قرن پنجم پیش از میلاد با ظهور پریکلس (Pericles) یکی از درخشان‌ترین اعصار آتن است. آتن رهبر اتحادیه دلوس هم شده بود و بر اثر تجارت و باجی که ایالات می‌پرداختند قوی و ثروتمند شده بود. این پریکلس که گویا بزرگ‌ترین سیاستمدار یونان باستان بوده است به لحاظ‌های زیادی مشهور شد. می‌گویند دانا و زبان‌آور بود و عقاید فاضلانه‌ای هم داشت و به دموکراسی اعتقاد داشت و توانست با اینجور چیزها آتن را به صورت عروس شهرها در بیاورد.

در عوض در پارس علایم انحطاط در دستگاه عظیم هخامنشی به چشم می‌خورد. این امر باعث شده بود تا اعتماد به نفس یونانی‌ها خیلی بالا رود. اوریپیدس (Eurypide) در همین زمان است که می‌نویسد: «آسیا مثل برده اروپاست».

در شاهنشاهی بزرگ، شهرهایی که سابقا سعادتمند بودند مانند بابل به صورت ویرانه‌هایی در آمده بودند. در مصر چند شهر براثر حریق منهدم شده بود. در بابل گرچه اجازه برپایی مراسم دینی داشتند اما قضات آنجا پارسی بودند و زمین‌ها بین نجیب زادگان ایرانی تقسیم شده بود. سکنه محلی زیر بار مالیات خرد شده بودند و ایالات آماده عصیان بودند.

بقیه ایالات هم اوضاعشان بهتر از این نبود. شهربان سوریه هم مثل بقیه عصیان کرد اما کمی بعد گرفتار شد. علاوه بر غرب بخشی از سرحدات شرقی نیز از دست شاه خارج شد.

این وسط اوضاع یهودی‌ها بد نبود. اردشیر که می‌خواست سنگر دستیابی به مصر را حفظ کند به یهودی‌های فلسطین توجه می‌کرد.

عزرا (Ezra) که مامور رسیدگی به امور یهودیان در دربار شاه بود از طرف اردشیر مامور شد تا به اورشلیم برود و به امور مذهبی یهودیان بپردازد. اردشیر به عزرا اجازه داد به بیت‌المقدس برود و هزار و پانصد خانواده نفی بلد شده را هم با خود به آنجا ببرد.

اما اختلافات مهاجران و هم کیشان فلسطینی باعث شد تا اردشیر نحمیا (Nehmiah) ساقی و معتمد خود را در ماه مارس ۴۴۵ ق.م به آنجا بفرستد تا به مناقشات خاتمه دهد و بر کار بازسازی دیوارهای شهر نظارت کند. این مناقشات گویا خیلی پیچیده بوده است چرا که دوازده سال ط